



# این آدم‌های عجیب و غریب!

آدم‌ها، موجودات عجیب و غریبی هستند. مثلاً فکر کنید یک نفر را به زیباترین باغ دنیا دعوت کرده‌اید؛ باغی پر از گل‌های رنگارنگ و درختان باشکوه و پرنده‌های زیبا، اما همین‌که پایش را به باغ بگذارد، چشم‌هایش را محکم ببندد و هیچ‌جوری هم باز نکند. تازه ماجرا به اینجا ختم نشود و همان‌طور که چشم‌هایش را سفت و سخت بسته، شروع به داد و بیداد کند و فریاد بزند که چرا همه‌جا تاریک است؟ چرا هیچ چیز قشنگی اینجا نیست؟ یا فرض کنید کسی را به زیباترین و باشکوه‌ترین نمایشگاه نقاشی جهان ببرند و به محض اینکه وارد شد، چراغ‌ها را خاموش کنند و او در تاریکی مطلق بایستد و هی بگوید چرا اینجا این‌قدر سیاه و خالی است؟

می‌دانم الان با خودتان فکر می‌کنید آدم به این دیوانگی که پیدا نمی‌شود؟ اما اگر دوروبرتان را درست نگاه کنید حتماً یکی دو نفر را خواهید دید که هیچ‌جوری حاضر نیستند چشمشان را باز کنند و خوبی دیگران را ببینند. آدم‌هایی که توی تاریکی می‌ایستند و می‌مانند و فریاد می‌زنند که چرا دوروبرشان هیچ چیز زیبا، خوب و باارزشی وجود ندارد! مطمئنم شما هم چندتایی از این جور آدم‌ها دیده‌اید. شاید حتی خود ما هم گه‌گاهی این‌طور رفتار کرده باشیم. مثلاً تا حالا حواستان به خوبی‌های مادر و پدرتان بوده؟ شاید بهترین هدیه برای روز پدر یا مادر همین «دیدن» آن‌ها باشد. دیدن کارهایی که برای شما انجام می‌دهند، دیدن محبت‌ها، زحمات‌ها، خستگی، غم‌ها و نگرانی‌هایشان. حتی دیدن امیدهایی که برای خودشان و برای شما دارند. به‌نظرم باید هر روز از خودمان بپرسیم چشمان درست‌وحسابی برای دیدن آدم‌ها و زیبایی‌هایشان باز است؟ چراغمان روشن است؟ چشمان می‌بینند؟ نکند توی تاریکی ایستاده باشیم و هی غر بزنیم که چرا هیچ چیز قشنگی دوروبرمان نیست؟

مرجان فولادوند

• تصویرگر: نگین حسین‌زاده

